

پژوهشی در گسترش اسلام در آسیای مرکزی

دکتر غلامرضا وهرام

۱. اوضاع سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا آغاز فتوحات مسلمانان

قرنها پیش از میلاد مسیح، آسیای مرکزی شاهد برخورد قبایل مختلفی بود. قبیله نیرومند هیونگ^۱ کلیه مراتع و چراگاههای قبایل کوچکتر را به تصرف خود درآورد، و آنان را به سوی غرب راند. در طی سالهای ۱۵۵-۱۵۰ قبل از میلاد مسیح، چندین بار دسته‌هایی از قبیله یوئه-چی^۲ به سرزمین سفد نزدیک شدند، اما، قبیله نیرومند دیگری به نام کانگ^۳ آنان را به سوی «باختر» و کوههای افغانستان عقب زد، و خود، سرزمین سفد را اشغال کرد.^۴

در مرزهای ایران قبیله «کانگ» با مقاومت شدید «تخارها» (طخار) روبرو شدند. چنین به نظر می‌رسد که اقوام بیابانگرد ابتدا در سرزمینهای اشغالی یا اراضی تعیین شده، اسکان یافتند و با استفاده از کاربرد نظام اداری یونان باستان و نظام اداری موجود در آنجا موفق به تشکیل امپراتوری «کوشان» شدند.^۵ امپراتوری کوشانیان در اثر حملات مداوم ایرانیان و هندیها در اواخر قرن سوم میلادی دو باره به امیرنشینان

سابق تجزیه شد. با وجود این امپراتوری تجزیه شده کوشان برای بقای خود، روابط سیاسی و تجاری خود را با امیران حفظ کرد.

در سده های چهارم و پنجم میلادی، قبایل نوظهور دیگری به نامهای ژوان-ژوان،^۶ و هپتالیان (هفتالیان، هیاطله)^۷ برای یافتن چراگاهها و پرورش احشام به تصرف اراضی امپراتوری سابق کوشان پرداختند و پس از آنکه با ایران هم مرز شدند، به حملات خود ادامه دادند و مشکلات فراوانی برای حکومت ایران ایجاد کردند. اکثر سربازان قوم هیاطله را افراد و شاهزادگان ترک تشکیل می دادند. به علت موقتی بودن نفوذ سیاسی و معنوی آنها در اراضی اشغال شده، این تسلط هیچ نوع تاثیری در مناسبات تجاری و رفاه و آسایش مردم سغد به جای نگذاشت.

پس از رانده شدن قبیله ژوان-ژوان از مغولستان، امپراتوری ترکان در آسیای مرکزی به فرماندهی موخان در سال ۵۵۲ میلادی تشکیل شد.

سلطان حکومت ترکان غربی، ایستی-برادر موخان- درصدد برانداختن و نابودی هیاطله بود. پس از تحکیم پایه های حکومت خود و همجواری با قلمرو ساسانیان، پیمان مودت و اتحاد با خسرو انوشیروان منعقد کرد و در سال ۵۶۳ و ۵۶۸ میلادی به بازماندگان قوم هیاطله حمله ور شد و آنان را مغلوب کرد،^۸ پس از این شکست، قدرت هپتالیان رو به ضعف نهاد و بتدریج پس از آن، شاخه ای از این قوم به نواحی شرقی ایران مهاجرت کردند.

پسوند اتحاد ترکان و ساسانیان در نتیجه تحریکات مداوم تجار پنبه سغد، رو به سستی نهاد، و جانشینان انوشیروان بعدها قسمتهایی از متصرفات شرقی خود را از دست دادند و همه آن اراضی را به ترکان واگذار کردند.^۹

هپتالیان با اقوام ایرانی ادغام شدند و مانند کوشانیان تحت تاثیر تمدن ایرانی قرار گرفتند.^{۱۰} پذیرفتن این تمدن در مناطق شمال شرقی ایران و در میان شاهزاده نشینهای افغانستان و نواحی جنوبی تخارستان، بادغیس و هرات بسرعت انجام نگرفت.^{۱۱}

در سال ۵۸۲ م، دیبگر امپراتوری بزرگ ترک از بین رفته بود و قبایل ترکان مغولی که تازه کسب قدرت کرده بودند، حاکمیت خود را در سغد و حوزه مرکزی سیر

دریا مستقر ساختند. ترکان در مناطقی که متصرف می شدند، فقط به تعیین فرمانده نظامی و ماموران مالیاتی اکتفا می کردند، و در امور داخلی آن مناطق دخالتی نداشتند. تصرف ماوراءالنهر با سرنوشت تخارستان جنوبی بستگی داشت، زیرا تا زمانی که تخارستان بکلی تحت تسلط مهاجمان قرار نگرفته بود، تسلط بر ماوراءالنهر محال بود و از طرف دیگر هم سیر دریا در مقابل مهاجمان یک مرز طبیعی و صعب العبور به وجود آورده بود. شاش و فرغانه در تاریخ فتوحات مسلمین در ماوراءالنهر نیز از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. نبردهای مناطق غربی، و نواحی سیر دریا و ترکستان و در امتداد رودتلس، حاکمیت قطعی اعراب را در سغد مسلم می کرد.

همه شاهزاده نشینهای آن نواحی، خانهای ترکان غربی را به عنوان خان بزرگ خود به رسمیت می شناختند، اما تا قیام ترکان در سال ۷۱۶ میلادی، عملاً هیچ گونه کمکی به آنها صورت نگرفت. از طرف دیگر کوههای حصار، اراضی مزروعی واقع در مغرب و جنوب غربی سیر دریای مرکزی را به دو منطقه تقسیم می کرد: منطقه شمالی که جلگه زرافشان در آن واقع شده است، و منطقه جنوبی که در میان کوهستانهای پامیر و جلگه های پهناور قرار دارد.

امیرنشین سغد هم در میان تعدادی از خانان تقسیم می شد،^{۱۲} که با هم حکومت متحده بزرگی را به وجود آورده بود. حکومت سغد بزرگترین رابطه را با کشور چین برقرار کرد و بازرگانان پنبه این نزدیکی را شدت می بخشیدند. لازم به یادآوری است که شهرها سمرقند، بیکندوکش از مراکز مهم این نوع تجارت محسوب می شد و شهرهای سمرقند و بخارا به علت اهمیت تجاری همیشه مورد نظر حکمرانان چین بوده است. همه قبایل برای حفظ موجودیت خود از مهاجرت مرزبانان چینی، خود را به یکی از حکومتهای مقتدر نزدیک می کردند. اغلب ساکنان شهرها توسط سلسله چاتو-وو و مناسبات ویژه ای با حکومت مقتدر چین برقرار کرده بودند. رئیس این قبیله در سمرقند حکمرانی می کرد و ارتباط دائم خود را با خان بزرگ ترکان حفظ می کرد. قبایل کوچکی نیز در شهرهای بخارا، زرافشان، اشروسنه و کش و دیگر مناطق کم اهمیت، حکومتهای خودمختار محلی تشکیل داده بودند.

حکمران منطقه، اگرچه صاحب نفوذ کامل بود اما قدرت مطلقه محسوب

نمی شد. صاحبان املاک (دهقانان) و بازرگانان از اختیارات و قدرت کافی برخوردار بودند. حکمرانی در آنجا موروثی بود، که به نظر می رسد این عمل از ایرانیان تقلید شده باشد. علاوه بر شاهزادگان مهم، تعدادی از فرمانروایان مستبد کوچک هم وجود داشتند، که اغلب آنان نیز به طور ارثی روی کار می آمدند.

فرمانروایان محلی فقط به منزله نخستین درباریان بودند و حتی نیرومندترین افراد ایشان هم مانند اتباع خویش، دهقان خوانده می شدند. در منابع عربی چند بار از نگاهبان شخصی فرمانروایان یا باصطلاح «شا کران» یا چا کران^{۱۳} سخن رفته است. به عقیده نرشخی در مورد دربار «خاتون بخارا» نیروی نامبرده به صورت گارد احترام وجود داشته است:

«... اهل روستای که [هر روز] از دهقانان و ملک زادگان دو یست برنا کمر زرین بر بسته و شمشیر حمایل کرده به خدمت آمدندی و از دور به ایستادندی و به دو صف ایستادندی...»^{۱۴}

اشراف و بازرگانان مقام خاصی داشتند، و در نتیجه تجارت با چین و دیگر کشورهای ثروت زیادی کسب می کردند. طبری از این بازرگانان در ردیف «شاهان و امیران» نام می برد.^{۱۵} از گفته های نرشخی در باره بازرگانان بخارا چنین بر می آید که تجار مزبور صاحب املاک غیرمنقول وسیع بودند، در کوشکها می زیستند و از لحاظ موقع و منزلت چندان تفاوتی با دهقانان نداشتند.^{۱۶}

در باره رسوم و عادات این سرزمین، طبری^{۱۷} یک عادت سغدی را نقل می کند: هر ساله در سمرقند خوان می گسترده و بر آن خوردنیها و نوشیدنیها برای دلیرترین پهلوان سغد می نهادند، هر یک از پهلوانان که حریف خود را شکست می داد، دلیرترین قهرمان کشور شناخته می شد و تا ظهور مدعی دیگر دارای مقام بود.

در نخستین دوره تسلط مسلمانان در میان بخارا و ناحیه وردانه کشتار پیوسته ادامه داشت و تا زمانی که تجارت چینیان در ماوراءالنهر از طرف مسلمانان مورد تهدید قرار نگرفته بود، به طور علنی چینیان از مداخله در نیروهای محلی خودداری می کردند. بعد از فتوحات تاریخی قتیبه، تحریکات در آسیای مرکزی آغاز شد. نیروهای محلی و چریکی برای آزاد ساختن سرزمینهای اجدادی به تلاش افتادند، و از آن پس با

چشم پوشی از کینه ها و عداوتهای گذشته، نسبت به هم علاقه مندی شدید نشان می دادند.^{۱۸}

در نخستین مرحله تسلط مسلمانان، امیرنشینهای تخارستان سفلا، بلخ، چغانیان، جوزجان و بادغیس، هیاطله هرات مقاومت عجیبی از خود نشان دادند. مسلمانان به شهر تاریخی بلخ، از نظر اینکه در سابق مرکز بوداییان بود، با نظر احترام می نگریستند. این شهر علاوه بر اهمیت تجارتي، از نظر مذهبی نیز از مقام ویژه ای برخوردار بود.

طبری به استناد نوشته های باهلی که در سال ۹۲ هجری قمری / ۷۱۰ میلادی، وضع اجتماعی و سیاسی تخارستان سفلا را شرح داده است، می نویسد:

«شاد و سبل هنگامی که به همراه نیروهای قتیبه با ییغو سردار حظل روبرو گردیدند، اظهار عبودیت کردند. شاد اگرچه بر ضد ییغو به نیروهای قتیبه ملحق شده بود، خود را رسماً از بندگان ییغو اعلام کرده و از وی پوزش طلبید. بعدها شاهزاده هیاطله بادغیس نیز به شاد اظهار بندگی می کند.»^{۱۹}

از این موضوع بخوبی معلوم می شود، که در آن زمان شاد، بزرگترین حکمران تخارستان سفلا محسوب می شده است.

اولین حمله مسلمانان به آسیای مرکزی

بنابه روایت منابع تاریخی مسلمانان، نیروهایی که در جنگ نهاوند، یزدگرد را شکست دادند، قبل از مرگ عمر بن خطاب با ترکان تخارستان در تماس بودند. لیکن بعد از ده سال از آن تاریخ، نیروهای تحت فرماندهی عبدالله بن عمروالی بصره به دستور عثمان بن عفان بازمانده های قوای ساسانی را بکلی تارومار کردند.^{۲۰}

با اینکه اعراب بسهولت هیاطله هرات و بادغیس را مغلوب کردند، اما در ناحیه مرغاب با مقاومت شدید مدافعان سرسخت مواجه شدند. سپاه عظیمی که به فرماندهی حنف بن قیس مرکب از چهار هزار مرد جنگی عرب و یک هزار ایرانی عازم ماوراءالنهر بود، در تخارستان سفلا با مقاومت شدید نیروهای منظم آن سرزمین روبرو و مجبور به عقب نشینی به مرور شد. از طرف دیگر نیروی تحت فرماندهی

اقرع بن حابس^{۲۱} در منطقه جوزجان (گوزگان) با نیروی بسیار ضعیفتر از خود روبرو شد و در نتیجه فاریاب و طالقان و بلخ به دست اعراب و قوای مسلمانان افتاد. پس از آن طوایف مختلف اعراب به تخارستان و اطراف آن، بویژه به خوارزم و امیرنشین سیمنجان حمله کردند، اما با مقاومت شدید جنگجویان محلی روبرو شدند. بنا بر روایاتی^{۲۲} نیروهای تحت فرماندهی ابو عبیده در سال ۳۳ هجری قمری/۶۵۴ میلادی در شهر مایمرغ از توابع سغد دست به یک حمله شدید زدند. کمی پس از این واقعه، «قارن» یکی از خاندانهای ایرانی به منظور طرد اعراب از ماوراءالنهر به یک قیام مسلحانه دست زد.^{۲۳} بنا بر نوشته منابع چینی در سال ۶۵۵ میلادی که اعراب در حال ترک تخارستان بودند نیروهای تخارستان قدم بقدم آنان را تعقیب می کردند، و در همین زمان پیروز (فیروز) فرزند یزدگرد ساسانی به سلطنت رسید.^{۲۴}

در خراسان برگزیده فرمانروای آن قیس بن المیشم سلمی^{۲۵} در هرات و بلخ و بادغیس با جنبشها و مقاومت‌های شدید مردم روبرو شد، از این رو از خراسان کمک خواست و پس از پیروزی، عبدالله بن خازم سلمی^{۲۶} را به جانشینی خویش گماشت و خود برای تصرف نوبهار و قیس به آنجا لشکر کشید.

خراسان تا زمانی که زیر نظر زیاد بن ابیه^{۲۷} اداره می شد، امور سپاهیان با تغییرات و بینظمی همراه بود. وی ابتدا فرماندهی قسمتهای سپاهیان مسلمان را بین روسای قبایل تقسیم کرد، لیکن بعدها به مخاطرات این عمل پی برد و از ترس مشکلات پی در پی گروه‌های مختلف ایرانی مقر حکومت خود را به مرو منتقل کرد. پس از او، و در سال ۴۷ هجری قمری/۶۶۷ میلادی جانشین وی حاکم بن عمر غفاری برای تصرف تخارستان و غرستان اقدام به لشکرکشی کرد، و به حدود آمودریا رسید و تا سرزمین چغانیان پیش رفت و پیروز (فیروز) ساسانی را تا دیوار چین تعقیب کرد. سه سال بعد و پس از مرگ وی، همه سرزمینهای متصرفه از دست مسلمانان خارج شد. در همین زمان ربیع بن زیاد حارثی^{۲۸} فاتح سگستان، پس از تصرف بلخ نیروهای هیاطله را تاقهستان تعقیب و بکلی از بین برد. ستون دیگری از قوای نظامی مسلمانان به آن سوی آمودریا و سرزمین چغانیان فرستاده شد، و قوای دیگری که به سمت چپ رودخانه دست یافته بود، آمل و معبرزم را که از مهمترین

مناطق سوق الجیشی سرزمین سغد محسوب می شد، متصرف گردید.

این مطالب بوضوح معلوم می کند که بین زیاد بن ابیه و فرماندهان وی یک نوع طرح جنگی مطرح شده بوده است. به این ترتیب برای مدت زمان زیادی نفوذ سیاسی مسلمانان در اراضی جنوبی آمودریا استوار شد، و فرماندهان مسلمان برای فتح کامل تخارستان و سغد اقدام به طرح جدیدی کردند. پس از مذاکرات طولانی تصمیم بر آن شد که هزاران خانوار مسلمان از کوفه و بصره به خراسان کوچ داده شوند تا آن ایالت به صورت مستعمره درآید و بدین ترتیب سیاست امنیت و آرامش در سرزمینهای متصرفه تامین و نیز در لشکرکشیهای بعدی از آنان استفاده کامل شود.

تسلط مسلمانان بر سغد و بخارا

پس از مرگ ابن ابیه، فرزندان و جانشین وی عبدالله سیاست اشغالگرانه وی را تعقیب کردند. عبدالله هنگامی که از جانب معاویه به فرمانروایی خراسان تعیین شد، بیش از بیست سال نداشت، کمی پس از آن وظایف پدرش در عراق عجم نیز به وی محول گردید. عبدالله بعد از استقرار و آرامش و امنیت در خطه خراسان، برای تصرف اراضی حاصلخیز ماورای جیحون اقدام به لشکرکشی کرد. سپاهیان وی همین که در بهار سال ۵۳ ق/۶۷۳ م به مرو رسیدند، بیدرنگ برای اشغال بخارا اقدام کردند.

در بهار سال بعد عبدالله ابن زیاد به ساحل جیحون حمله کرد و بعد از کسب موفقیت‌هایی جزئی، با نیروهای تحت فرماندهی خود از طریق بخارا به سوی بیکنند تاخت و نیروهای مدافع «بخارخدا» را شکست داد. در این لشکرکشی عبدالله از اسرای جنگی با اصول جدیدی محافظت کرد و همگی را از سگستان به بصره انتقال داد که توسط آنان مسجد جامعی بنا نهاده شد. بعدها نیز والیان خراسان از این روش پیروی کردند. پس از عبیدالله، جانشین وی اسلم بن زرعه کلابی^{۲۹} موفقیت‌های چندانی به دست نیاورد، و پس از او سعید بن عثمان^{۳۰} به فرمانروایی خراسان منصوب شد. در اثر لشکرکشیهای وی مسلمانان تا مرکز ماوراءالنهر پیشروی و مدافعان سغد را مغلوب کردند و سرزمین آنان را به تصرف خود درآوردند. پس از دریافت هدایا و پیشکشهای گرانبها، آن سرزمین را رها کرده و دژ محکم ترمذ را که سد راه بازرگانان

شمال و جنوب آمودریا قرار گرفته بود، اشغال و بدین ترتیب سغد و چغانیان را تصرف کرد.^{۳۱}

سعید نتوانست موقعیت خود را در خراسان حفظ کند و فتوحات بعدی، به استثنای چند موفقیت کوچک، متوقف ماند. در سال ۶۸۱/ق = ۶۸۰ م، مسلم فرزندی دیگر زیاد از جانب یزید اول فرمانروای خراسان و سجستان شد. وی با جمع آوری افراد ورزیده و محبوب مانند مهلب بن ابی صفره^{۳۲} و عبدالرحمن بن خازم خود را برای حمله به خوارزم آماده کرد. مسلم در اواخر زمستان به خوارزم حمله کرد، لیکن با مقاومت بسیار شدید مردم روبرو شد و موفقیت بسیار کمی به دست آورد.

طبری این لشکرکشی را به دو شکل مختلف نقل کرده است:

در یکی از آنها قهرمانیهای مهلب بن ابی صفره را با مبالغات زیاد توصیف می کند، و در روایت دوم به نقل قهرمانیهای سایر سرداران می پردازد.^{۳۳} مسلم در همان سال سمرقند را اشغال کرد و تا پایان زمستان در آن شهر ماند. بلاذری علاوه بر موفقیت‌های مسلم، به حمله اعشی همدان به خجند هم اشاره می کند و می نویسد که «در همین موقع قیامی که از طرف مردم سغد صورت گرفت با نابودی بدون محرک اصلی از بین رفت»^{۳۴}.

به نظر می رسد کلمه «بندون» همان کلمه بیدون عنوان «بخارا خدات» (حاکم بخارا) باشد بویژه که نام بیدون مدتها بر صفحه ای آهنی بر دروازه یکی از کاخهای بخارا قرار داشت.^{۳۵}

در این ایام خاتون، حکمران سغد، از ترخون استمداد می کند و از سغد صدو بیست هزار مرد جنگی به یاری وی می آیند و بیدون از ترکان جنگجوی ترکستان سپاه مجهزی تشکیل می دهد و با مسلمانان به نبرد می پردازد. در این نبرد مسلمانان پیروز می شوند و بیدون به هلاکت می رسد و غنایم فراوان به چنگ مسلمانان می افتد. مسلمانان غنایم را بین خود تقسیم می کنند و به هریک دو هزار و چهارصد درهم طلا می رسد.^{۳۶} خاتون پس از مشاهده این موفقیت بزرگ، دست نیاز به سوی اعراب دراز می کند و از آنان تقاضای صلح می نماید و مبلغ گزافی نیز به عنوان جزیه پرداخت می شود.

بعد از فتوحات مسلم، مسلمانان برای تسلط کامل بر سرزمینهای ماوراءالنهر به جنگهای شدیدی دست می زنند. اما فتازعات شدیدی که بین مسلمانان ساکن خراسان وجود داشت، امیران ماوراءالنهر را به اعاده استقلال کشورشان تهیج کرد و در نتیجه مسلمانان نه تنها مجبور به ترک تخارستان جنوبی شدند، بلکه علیه حملات نیروهای مخالف هم به مقاومت پرداختند. از این رو محدوده خراسان مرتباً در معرض تاخت و تاز قبایل عرب و جنگجویان ماوراءالنهر قرار گرفت.

در زمان خلافت امویان به این بی سروسامانیها خاتمه داده شد. تخارستان جنوبی، ظاهراً حکومت اعراب را در آن سرزمین به رسمیت شناخت.

این جدایی در چغانیان حادثه شگفت آوری را به وجود آورد. موسی بن عبدالله، فرزند حازم قلعه ترمذ را تسخیر کرد، و از همان قلعه به حملات مداومی پرداخت.^{۳۷} فتوحات موسی موقعیت مناسب و شهرت فراوانی در میان مردم برای وی به وجود آورد و او به مدت پانزده سال این موقعیت و احترام را برای خود در این منطقه حفظ کرد.

در سال ۷۷ ق/ ۶۹۶ م امویان بار دیگر به ماوراءالنهر لشکرکشی کردند. نیروی اعزامی مسلمانان به خوارزم با اینکه موفقیت‌هایی به دست آورده بود، لیکن ستون اعزامی به آمودریا، بدشواری خود را از محاصره و حوادث آنجا نجات داد.

بلاذری از یک حمله موفقیت آمیز به ختل با شک و تردید سخن می گوید و در جای دیگر حمله سابق الذکر را به شکل دیگری بیان می کند.^{۳۸} نیروهایی که اولین هدف آنان اشغال بلخ و ترمذ بود، پس از تصرف شهرهای مورد نظر در همان محل متمرکز شدند. ستون دیگری که به فرماندهی بقیرین و شاخ مامور تصرف بخارا بود، بعد از اشغال شهر مزبور با عصیان مردم محل مواجه شد و از روی اجبار شهر را تخلیه کرد. با توجه به این امر، همه رهبران آشوب از پرداخت بدهی مالیات معاف شدند و کوشش شد تا ایرانیان ساکن آن شهر، به سوی بقیر جلب شوند.

برای استقرار صلح و آرامش بین امویان و ثابت بن قطبه^{۳۹} یکی از امرا که نامزد حکمرانی مشرق خراسان بود، مذاکراتی به عمل آمد، اما در اثر فشار خراج بر مردم، دوباره شورش عظیمی بر پا شد. در این شورش والی این ناحیه برکنار شد، و

بسی فرقه‌ها و قبایل مختلف، تعادل برقرار کند و به اختلافات مداوم خاتمه دهد. قتیبه قبل از هر عملی نظر مساعد حجاج را به خود جلب کرد و فرمانداری دو ایالت خراسان و عراق عجم را از هم جدا کرد.

۲. روابط بین مسلمانان و بومیان

پس از سقوط کوشانیان، در این سرزمین فرمانروایی واحد، و یا حاکمی که از جانب پادشاهی بیگانه منصوب شده باشد، وجود نداشت. فاتحان عرب به هنگام لشکرکشی خویش از خدمات ساکنان یک نقطه علیه مردم محل دیگر استفاده می کردند.

شاهزادگان محلی هرساله در یکی از شهرهای مجاور خوارزم گرد می آمدند و به یکدیگر قول می دادند که منازعات و یا دعاوی خویش را به طریق مسالمت آمیز پایان دهند و کلیه نیروهای خود را صرف مبارزه با اعراب کنند. از طرفی جنگ خانگی که پس از مرگ یزید اول در سال ۶۴ هجری قمری وقوع یافت به مناطق آسیای مرکزی نیز سرایت کرد. مسلم بن زیاد هم اندکی بعد برکنار شد و نبردهای خونینی بین افراد قبایل مختلف عرب در گرفت. سرانجام عبدالله بن خازم رئیس قبیله قیس، آن سرزمین را تحت اشغال خویش درآورد و تا سال ۷۲ ق/ ۹۲-۶۹۱ م، در خراسان حکومت کرد و چون از فرمان خلیفه سر پیچی کرده بود، در سال ۷۲ هجری به فرمان خلیفه عبدالملک به قتل رسید. پس روی موسی که در ماوراءالنهر به سر می برد، به یاری تنی چند از همراهان خویش سربه شورش برداشت، تمرد را به تصرف درآورد و مدت پانزده سال (از ۷۰ تا ۸۵ ق/ ۶۸۹ تا ۷۰۴ م) در آنجا پایداری کرد.^{۴۳}

در دوران حکومت یزید بن مهلب (۸۵-۸۲ ق/ ۷۰۴-۷۰۱ م)، ثابت بن قطبه الخزاعی به موسی پیوست. ثابت تمام امیران محلی را به سوی خود جلب کرد و موسی توانست کلیه تحصیلداران یزید را از ماوراءالنهر بیرون کند و بدین ترتیب همه خراج ماوراءالنهر به طرف او سرازیر شد.^{۴۴} بدین طریق امیران محلی از دایره اتباع دولت قانونی عربی خارج شدند. پس از آن موسی لشکر انبوه ترکان و ایرانیان و هیاطله را شکست داد. پس از مدتی میان موسی و ثابت نزاعی در گرفت و در نتیجه متحدان بومی ثابت، از او روی گرداندند. پس از قتل ثابت، اشخید سعیدی، ترخون رئیس

زمام امور به حجاج سپرده شد. او با سیاست خاص خود آشوب را فرو نشاند، به دنبال این وقایع یکی از فرماندهان معروف نظامی مسلمانان به نام مهلب برای این کار انتخاب شد.^{۴۵} (سال ۷۸ هجری قمری). اگر چه مهلب دارای آن قدرت و توانایی نبود، که بار دیگر وارد جنگ و مجادله با قبایل شورشی شود، لیکن اعتبار و شهرت نظامی وی کافی بود که تا اندازه ای سیاست خشن و بیرحمانه حجاج را تعدیل کند. مهلب در سال ۸۰ ق/ ۶۹۹ م، در نقطه زم از جیحون گذشت و به حوزه کش حمله برد. پس از اشغال آن شهر، مدت دو سال در آن مکان مستقر شد و برای آرامش منطقه سپاهیان تحت فرمان فرزندش به اطراف روانه کرد.^{۴۶} نیروهای اعزامی مهلب در ختل و رابین جان بخارا با مقاومت شدید مواجه شد و موفقیتی هم به دست نیاورد.

با وفات مغیره بن مهلب در سال ۸۲ هجری قمری، شهرکش بتدریج مرکزیت خود را از دست داد، و یک سال بعد مهلب نیز فوت کرد. حجاج با جانشینی یزید یکی دیگر از فرزندان مهلب که اکنون مقام پدر را به دست آورده بود، چندین موفق نبود، زیرا یزید با حجاج در بسیاری از امور مخالف بود.

مهلب در زمان حیات به زحمت موفق به ایجاد موازنه و تعادل در میان افراد قبایل مختلف عرب شده بود، لیکن فرزندش این تعادل و موازنه را از بین برد و اوضاع مجدداً آشفته شد. وضع آشفته خراسان و کشمکشهای قبایل و اختلافات فرماندهان، در شام مورد توجه قرار گرفت. حجاج عقیده داشت که قبل از هر اقدامی باید اعراب را در سرزمین خراسان اسکان داد، لیکن وجود یزید در راس کار، این عمل را غیرممکن می کرد.

حل این مسأله به خود حجاج واگذار شد. وی با یک روش عاقلانه این موضوع را حل کرد. به یزید دستور داد که مقام فرماندهی را به برادر بسیار ضعیفتر از خودش مفضل واگذار کند و خود وی برای ازدواج با خواهر حجاج به نام هند، به نزد حجاج برود.^{۴۷} با این ترتیب حجاج، کسی را که به دشمنی وی شهرت داشت از راس کار برداشت و مانع اختلاف بیشتر قبایل شد.

یزید در این موقع از خلیفه تقاضا کرد که قتیبه بن سلم به استانداری خراسان انتخاب شود. چون قتیبه به یکی از قبایل بیطرف به نام باهلی منسوب بوده می توانست

امیران بومی، پس از یک حمله متهورانه موسی ناچار به عقب نشینی شد. سرانجام عثمان بن مسعود سردار عرب به فرمان مفضل بن مهلب در سال ۸۵ هجری / ۷۰۴ میلادی شهر را تصرف کرد و در این امر اشخید سغدی و پادشاه ختلان او را یاری کردند. بدین ترتیب ملاحظه می شود که در این مورد شاهزادگان محلی با دولت قانونی عربی متحد شده بودند.

۳. فتوحات قتیبه بن مسلم

بزرگترین و مهمترین عاملی که در زمان ولید اول موجبات فتح و موفقیت‌های شایان مسلمانان را در آسیای مرکزی فراهم آورد، ارتباط مستقیمی بود که بین قدرت نظامی قتیبه بن مسلم و سیاست حجاج به وجود آمده بود. هدف حجاج نیز برقراری روابط نظامی و سیاسی نزدیکتر بین خراسان و بغداد بود.

مورخین عرب درحالی که به شرح فتوحات و شاهکارهای نظامی قتیبه پرداخته‌اند، درباره قدرت نظامی وی راه مبالغه پیموده‌اند. در اوایل سال ۸۶ هجری قمری و یا بنابه قولی در اواخر سال ۸۵ ق/ ۷۰۴ م، قتیبه بن مسلم به سمت والی وارد خراسان شد.^{۴۵} وی نخستین کسی بود که سلطه اعراب را در منطقه آسیای مرکزی به طور استوار برقرار کرد، در زمان حکمرانی وی به صورت‌های مختلف، امنیت و آرامش در خراسان حکمفرما شد.^{۴۶} قتیبه از نفاق و دوگانگی بومیان برای کسب قدرت بیشتر، استفاده فراوان کرد. در سال ۸۶ ق/ ۷۰۵ م پادشاه صغانیان (چغانیان) قتیبه را علیه دشمن خویش یعنی پادشاه شومان و اخرون به یاری طلبید.^{۴۷} در سال ۹۴ ق/ ۷۱۲ م در خوارزم قتیبه به دفاع از شهریار خوارزم علیه برادر کوچک وی به نام خرزاد و دهقانان سرکش برخاست و آنان را تارومار کرد و پیروان شهریار خوارزم هم به علت ناتوانی وی به قتیبه پیوستند.^{۴۸}

قتیبه بعضی مشاغل مهم دیوانی و نمایندگی فرمانداری را به ایرانیان واگذار و از لیاقت و استعداد آنان استفاده کرد. این عمل اگرچه در میان نیروهای عرب اثر بدی بخشید، و حتی بعدها موجبات سقوط دستگاه حکمرانی وی را فراهم آورد، لیکن به ایرانیان فرصت داد، که گردهم درآیند و سنتهای خود را احیا کنند.^{۴۹}

فتوحات قتیبه بن مسلم شامل چهار دوره است:

۱- استرداد تخارستان در سال ۸۶ ق/ ۷۰۵ م

۲- فتح بخارا در سال ۸۷ ق/ ۷۰۶ م

۳- ورود مسلمانان به صحاری آمودریا و گسترش آن به سوی سغد در سالهای

۶۹۱-۶۹۳ و ۷۱۱-۷۱۲ م.

۴- لشکرکشی به ولایات سیر دریا در سالهای ۹۴ ق/ ۷۱۳ م و ۹۶ ق/ ۷۱۵ م.

قتیبه در بخارا و سمرقند و برخی نقاط دیگر مساجدی بنا کرد و مردم بخارا را

مجبور کرد نیمی از خانه‌های شهرستان را به اعراب واگذار کنند.^{۵۰} روشی که در عهد

نخستین حکام خراسان در فرو نیز اعمال می شده است.

لشکریان قتیبه از سمت شمال تاشاش و از جنوب شرقی تا کاشغر رسیدند. در

بسیاری از ایالات مانند فرغانه حکام عرب منصوب می شدند. حکام مزبور در واقع فقط

سردار جنگ و تحصیلدار خراج بودند، و دودمانهای محلی به موجودیت خویش در کنار

اینان ادامه می دادند ولی به ظن قوی حکومت کشوری کماکان در دست ایشان بود.

۴. برخورد بین ترکان و مسلمانان

در سال ۶۳ ق/ ۶۸۲ م در نتیجه تحریکات امپراتوری وو، (Wu)، چین بسیار ضعیف شد و

تبتی‌ها نیز از موقعیت استفاده کردند و چینیان را عقب زدند. ترکان شمالی و شرقی

هم از همین موقعیت بهره بردند و استقلال از دست رفته خود را دوباره به دست آوردند

و امپراتوری جدید، دیگر موفق نشد نفوذ سابق را در مناطق غربی به دست آورد و فقط

در میان قبایل «ایلی» و «چو» و «اون قبیل» نفوذ داشت. در سال ۸۲ ق/ ۷۰۱ م سغد

به تصرف ترکان شرقی درآمد. در این زمان نیروهای مهلب نیز درکش متمرکز شده بود

و در اثر حملات پی در پی، ضایعات بیشماری به منابع درآمد امیران منقطع و اموال

مردم وارد شد.

ترکان شرقی در سال ۶۹۹ تا ۷۱۱ میلادی مجبور شدند با «ترکان» در جنگ

باشند به همین علت از ترکان سغد تقاضای کمک کردند، لیکن مردم آن سرزمین در

این کار عجله نکردند، و احتیاط پیش گرفتند، و در اثر اتخاذ همین راه منطقی، ترکان

هم از دخالت در امور داخلی سغد خودداری کردند.

مسلمانان ناگزیر بودند در بخش جنوبی ماوراءالنهر، یعنی نواحی که در آنجا، بخارا و مسرقد و برخی نقاط مستحکم دیگر در تصرف پادگانهای مسلمانان بود، مبارزه شدیدی علیه شورشیان محلی به عمل آورند، البته این کشمکشها بر اثر مداخلات ترکان پیچیده ترفی شد.^{۵۱} ساکنان آن سرزمینها، که پس از بازگشت قتیبه به مرو عیبه مسلمانان قیام کرده بودند لشکریان ترک را به یاری طلبیده بودند. در این زمان فقط شهر مسرقد در دست مسلمانان باقی مانده بود. در بهار سال ۹۵ ق/ ۷۱۳ م قتیبه با استفاده از وضع دشوار ترکان، ایشان را وادار به ترک آن کشور کرد. پس از مرگ موچزو^{۵۲} (۹۸ ق/ ۷۱۶ م) ترکان غربی بار دیگر از ترکان شرقی جدا شدند، و خود دولتی مقتدر تاسیس کردند، که تا سال ۱۱۹ هجری/ ۷۳۷ میلادی برقرار بود. سراسر بخش غربی آسیای مرکزی در تصرف ترکان غربی قرار داشت، و همیشه بین مسلمانان و ترکان غربی بر سر ماوراءالنهر مشاجره بود، و خان ترکان غربی در تمام مدت حکومت خود دهقانان غاصی را علیه اعراب یاری می کرد و آنقدر به مسلمانان زیان رسانید که ایشان لقب «ابومزاحم» به وی دادند.^{۵۳}

در دوران حکمرانی قتیبه در خراسان و ماوراءالنهر، دامنه فتوحات مسلمانان تا مناطق ماوراء جیحون و سیحون گسترش یافت و شهرهای عمده ای از این نواحی خراجگزار خلفا شدند و قلمرو اسلامی تا منطقه «تیانشان» در دورترین حد شرقی آن گسترش یافت.

۵. حکام اموی بعد از قتیبه

شکل ویژه سیادت و حکومت اعراب در دوران امویان، یکی از عوامل مهم قیامهای مکرر ساکنان نواحی تسخیری بود. امویان هنوز هدفهای وسیع دولتمداری و نهادهای منظم کشورداری نداشتند. اندیشه آنان تنها حفظ سلطه خود میان قبایل عرب و گرد آوردن مالیات از مردم مطیع و خراج از فرمانروایان تابع خویش بود. حکام منصوب از طرف ایران نیز موظف به مراقبت از همین امور بودند. پس از قتل عبدالله بن حازم سلمی بزرگان و اشراف خراسان از خلیفه عبدالملک تقاضا کردند که حاکمی از خاندان

بنی امیه در راس امور قرار دهد، زیرا به عقیده آنان فقط فردی از قریش می توانست پس از شورش و اغتشاش، نظم را در خراسان برقرار کند. حکام اکثراً از عهده انجام وظیفه خویش بر نمی آمدند، و از این رو غالباً تعویض می شدند، و بدین سبب در دوران کوتاه حکومت خویش، می کوشیدند حداکثر نفع را به دست آورند و با اموال غیرمنقول کسب کنند، تا این اموال حتی پس از عزل هم در مالکیت ایشان و یا اعتقباتشان باقی بماند. در اینجا نیز مانند دیگر بخشها مساله خراج از بومیان اسلام آورده، دشواریهایی به وجود آورده بود. اگرچه این دشواری به صور مختلف حل و فصل می شد، اما بومیان در برابر این مشکلات بی اعتنا نمی ماندند.

عمر دوم (۹۹ تا ۱۰۲ ق/ ۷۱۷ تا ۷۲۰ م) که در شمار معروفترین خلیفه اموی محسوب می شود، اخذ خراج از اسلام آوردگان را ممنوع کرد. به دستور عمر حکام و والیان وی موظف بودند که در گسترش اسلام و احداث بناهای عام المنفعه مانند مهمانسراها و اماکن دیگر اقدام کنند.

نخستین والی عمر، «جراح بن عبدالله» نام داشت که موفق شد سیادت و سلطه اعراب در سرزمینهای جدید اسلامی را حفظ کند. سردار وی «عبدالله بن معمر یشکری» با پیروزی، عملیات خود را در قسمت شمال شرقی ماوراءالنهر ادامه می داد و خود را برای حمله نهایی به چین آماده می کرد،^{۵۴} اما وی در هنگام حمله به چین، مورد محاصره قرار گرفت، و پس از پرداخت سر بها با مشکلات زیاد از جنگ آنان رهایی یافت.

جراح معتقد بود، که تنها با «شمشیر و تازیانه» می توان بر خراسان حکومت کرد، و این عقیده مورد پسند خلیفه نبود، از این رو «عبدالرحمن بن نعیم غامدی» را به جای وی منصوب کرد.^{۵۵} در زمان حکومت وی سفدیان قیام کردند. سفدیان در این شورش از حمایت ترکان برخوردار بودند. این شورش تا زمان سعید بن عزیز، والی بعدی که در سال ۱۰۲ ق/ ۷۲۰-۲۱ م وارد خراسان شد، ادامه داشت.

سعید بن عزیز در مدت حکمرانی خویش نتوانست کاری از پیش ببرد و به همین سبب از کار برکنار شد و حکمران جدیدی به نام «سعید بن عمرو حوشی» در سال ۱۰۳ ق/ ۷۲۲-۲۱ م به حکمرانی رسید. در زمان او سفدیان بار دیگر سر به

شورش برداشتند و اقداماتی علیه اعراب آغاز کردند. بویژه که در اثر خیانت شاه فرغانه در محاصره اعراب قرار گرفته بودند و صدمات شدیدی به آنها وارد شده بود. بدین طریق بود که مسلمانان و سپاهیان عرب، کلیه نواحی و نقاط مستحکم دره های زرافشان «کشکه دریا» را به تصرف خویش درآوردند، و توانستند قدرت خود را در این نواحی مستحکم کنند.

در سال ۱۰۶ ق/ ۷۲۴ م در نزدیکی «بروقان» جنگ خونینی میان قبایل شمالی و جنوب عرب اتفاق افتاد، و در همین سال مسلم بن سعید به ماوراءالنهر لشکر کشید و تا فرغانه پیشروی کرد، ولی هنگام بازگشت ترکان وی را شکست سختی دادند و با ضایعات فراوان مراجعت کرد.^{۵۶}

پس از مسلم بن سعید، حاکم دیگری به نام اسد بن عبدالله قشیری^{۵۷} جانشین او شد. اسد بن عبدالله در سال ۱۰۷ ق/ ۷۲۵ م بلخ را به تصرف خود درآورد و کوشید تا ساکنان نواحی گوهستانی مغرب و شمال شرقی آن شهر را مطیع خود کند، ولی چندان موفقیتی به دست نیاورد.

جانشین اسد، اشرس بن عبدالله سلمی (۱۰۹ تا ۱۱۱ ق/ ۷۲۷ تا ۷۲۹ م) بود. او شخصاً به همه کارها رسیدگی می کرد. اشرس از نخستین کسانی بود که در احداث رباطها کوشش فراوان کرد. او نیز موجب نهضتی شد که علیه اعراب سراسر ماوراءالنهر را فرا گرفته بود و خسارات و ضایعات فراوان به وجود آورد.

در سال ۱۱۰ ق/ ۷۲۸ م اشرس تصمیم گرفت ساکنان ماوراءالنهر را به کیش اسلام درآورد و به همین منظور دو نفر مبلغ عرب و ایرانی به سمرقند گسیل داشت، و قول داد که از نو مسلمانان خراج دریافت نکند.

پیروزی و موفقیت این هیأتها بسیار چشمگیر بود، و این امر نارضایی متصدیان خزانه و دهقانان را برانگیخت. دهقانان در حفظ سازمان اشرافی ذینفع بودند، و از این رو نمی توانستند در برابر رواج و انتشار دین جدید بی اعتنا باشند. خود اشرس هم عقیده داشت که «قدرت اسلام بر خراج استوار است». و دستور داد تا فقط تازه مسلمانانی که مختون باشند و مراسم دین را بجا آورند و سوره ای از قرآن قرائت کنند از مالیات و خراج معاف شوند. بعداً چنین مقرر شد بومیانی که واقعاً اسلام آورده و

مساجد ساخته اند خراج بپردازند. به همین سبب دستور داده شد که از آنانی که تا کنون خراج می پرداختند، کماکان اخذ شود. در این فرمان قیام عمومی بر پا شد. مبلغ عرب که عهدشکنی حاکم را نمی توانست تایید کند از شورشیان طرفداری کرد و بازداشت شد. بزودی همه مردم سغد علیه اعراب برخاستند و ترکان را به یاری خواندند. در سال ۱۱۰ ق/ ۷۲۸ م فقط دو شهر سمرقند و دپوسیه در دست اعراب باقی مانده بود، اما در سال ۱۱۱ ق/ ۷۲۹ م اعراب قدرت خویش را بار دیگر در بخارا مستقر کرده بودند. در سال ۱۱۲ هجری/ ۷۳۰ میلادی و یا به قولی در سال ۱۱۳ هجری/ ۷۳۱ میلادی بناچار به مبارزه شدید و خونینی در برابر قوای خاقان ترک تن در دادند. فرمانفرمای بومی آن سرزمین اشخیدسغد به نام «غورگ» که هنوز در سال ۱۱۰ هجری/ ۷۲۸ میلادی متحد اعراب باقی مانده بود نیز در اردوگاه خاقان قرار داشت.

والی عرب جنید بن عبدالرحمن به زحمت بسیار لشکریان خویش را نجات داده هجوم ترکان را دفع کرد، ولی ترکان - جز شهرهای سمرقند و بخارا در سراسر آن ناحیه فرمانروا بودند.

در چنین اوضاع و احوالی نهضت مخالفت با دولت اموی میان خود اعراب نیز کسب موفقیت کرده بود. در اثر منازعات و اغتشاشات شدید میان اعراب در خراسان، خلیفه باردگر، اسد بن عبدالله را به ولایت خراسان منصوب کرد. اسد پس از رسیدن به حکمرانی دستور داد تا داعیان آل عباس را بکشند و جنگ علیه مخالفین خود را آغاز کرد. بیشتر عملیات جنگی در نزدیکی ترمذ و ختل وقوع یافت، «کفار» از اغتشاشاتی که میان اعراب بروز کرده بود، بهره گرفتند و سمرقند را متصرف شدند.

اسد در سال ۱۱۹ هجری/ ۷۳۷ میلادی در تخارستان مبارزه دشواری را علیه خاقان ترک و متحدان وی تحمل کرد. در آغاز امر جنگ برای اعراب با ناکامی فراوان توأم بود، و ترکان پس از مدتها به قسمت ساحل چپ آمودریا دست یافتند.^{۵۸} ولی بعد موفقیت نصیب اعراب شد، و ترکان ناگزیر تا اسروشنه عقب نشینی کرده، از آنجا مقدمات لشکرکشی تازه و محاصره سمرقند را فراهم آوردند.^{۵۹} پس از مدتی خاقان به دست «کورسول» شاهزاده «تورغشی» کشته شد و بدین ترتیب امپراتوری

غریبی ترکان منقرض شد. ختل که در آن زمان تحت حکومت شخصی از بومیان بود، به تصرف اعراب درآمد.^{۶۰}

جانشین اسد، نصر بن سیار (۱۲۱-۱۳۱ هجری/۷۳۸-۷۴۸ میلادی) فعالیت‌های اسد را با موفقیت بیشتری تعقیب کرد. پیروزیهای نصر عظمت عهد قتیبه را در نظر اعراب مجسم می‌کرد. نصر از پاشیدگی سلطنت ترکان غربی استفاده کرده فرمانروایی عرب را در حوزه سیردریا مجدداً احیا کرد و در سال ۱۲۲ هجری/۷۳۹ میلادی پیمان‌هایی با صاحبان اسروشنه^{۶۱} و شاش و فرغانه منعقد ساخت.

نصر برای حل مسأله خراج کوشید تا خراج مسلمانان را میان اهل ذمه که بناحق از مالیات‌ها معاف شده بودند، سرشکن کند.^{۶۲} سغدیان که به نزد ترکان گریخته بودند، در سال ۱۲۴ هجری/۷۴۱ میلادی پیمانی با نصر بستند، و قرار شد آن افرادی که از میان ایشان سابقاً اسلام آورده ولی زان پس به کیش نیاکان خود بازگشته بودند، مورد ایذا و تعقیب قرار نگیرند، و اسیرانی که از مسلمانان گرفته بودند از ایشان پس گرفته شود.

خراسان در دوران نصر از رونق و شکوفایی عظیمی برخوردار بود، نصر موفق شد اختلافات قبیله‌ای اعراب را در این حدود برطرف سازد؛^{۶۳} اما در همین زمان ابومسلم علیه او قیام کرد.

۶. طلوع و پیروزی عباسیان

نهضت تشیع در ابتدا فقط به نام سنت پیامبر اسلام و به طرفداری از خاندان پیامبر اسلام برپا شد، ولی نام مدعی مشخصی برده نمی‌شد. علویان، بازماندگان و جانشینان طبیعی پیامبر شمرده می‌شدند. یکی از ایشان به نام یحیی بن زید در خراسان خروج کرد ولی در سال ۱۲۶ ق/۷۴۳ م به قتل رسید و جسد او را بر دروازه گوزگان (شهر یهودیه یا انبار) آویختند و گفته می‌شد که تا زمان پیروزی ابومسلم همچنان آویخته بود.^{۶۴}

ابومسلم^{۶۵} یکی از داعیان فعال عباسیان، اصلاً از مردم اصفهان بود. عباسیان بتدریج جانشین علویان شدند، در سال ۱۳۰ ق/۷۴۷ م ابومسلم به دستور ابراهیم بن

محمد عباسی وارد خراسان شد. وی موازنه‌ای میان اسلام و معتقدات بومیان^{۶۶} پدید آورد،^{۶۷} و دهقانان و مردم روستا را به سوی خویش جلب کرد. چنانچه گفته‌اند که در ظرف یک روزه ساکنان شصت ده به وی ملحق شدند.^{۶۸} ابومسلم موفق به جلب همه دشمنان امویان و از آن جمله بخشی از خوارج سجستان و یمنیان که زیر نظر کرمانیان بودند، به طرف خود شد.

ابومسلم پس از غلبه بر دولت اموی بناچار وارد مبارزه علیه نهضت‌های مردم اعم از نهضت اعراب و یمنی‌انبار شد. در نیشابور از میان آتش پرستان مُصلحی به نام به‌آفرید برخاست که می‌خواست تعلیمات زرتشت را به صورت اصلی و بی‌پیرایه آن احیا کند و بدین ترتیب سخت به روحانیان رسمی پارسی می‌تاخت. در اثر شکایت معان، ابومسلم ایشان را در ازبین بردن آن نهضت یاری کرد.^{۶۹}

مدتی بعد قیامی که در سال ۱۳۳ ق/۵۱-۷۵ م به رهبری شریک بن المهری در بخارا برپا شده بود، شدیدتر و خطرناکتر شد. شریک به سود علویان قیام کرد و بیش از ۳۰۰۰۰ نفر از هواخواهانش به دور وی جمع شدند و مأموران دولتی عرب هم در بخارا و خوارزم جانب وی را گرفتند. ابومسلم، زیاد بن صالح را علیه او گسیل داشت. قیام شریک بن شیخ المهری با بیرحمی تمام فرونشاند شد، شهر آتش زده شد و سه شبانه روز می‌سوخ و اسیران زیادی به دروازه‌های شهر به دار آویخته شدند.

سرانجام ابومسلم بر دشمنان خارجی و داخلی پیروز شد. مقبولیت بیش از حد وی میان مردم خراسان، همواره موجب هراس عباسیان بود و ابومسلم ناگزیر شد با کسانی که تخت و سربلندی خویش را مرهون وی بودند، از در مبارزه درآید.

در سال ۱۳۵ ق/۷۵۳-۷۵۲ م سباع بن النعمان و زیاد بن صالح که از طرف ابومسلم به حکومت ماوراءالنهر منصوب شده بودند، بر اثر تحریکات محرمانه خلیفه سجاج قیام کردند، ولی توفیق نیافتند.

سباع بن النعمان در آمل اعدام شد و زیاد بن صالح به ارکث (بارکت)^{۷۰} گریخت. دهقان ارکث وی را کشت و سرش را نزد ابومسلم فرستاد.^{۷۱} علاوه بر وقتی لشکریان عرب و متفقین آنان یعنی قرقله‌های ترک در طراز (ذوالحججه سال ۱۳۳ هجری/ژانویه سال ۷۵۱ میلادی)، در برابر او یغورها و همسایه آنها، حکمران

خردگرایی معتزله هواخواهی می شد. چیزی که ایشان را از امویان ممتاز می کرد کوششهای آنان در زمینه دولتمداری بود. امویان بیش از همه چیز، پیشوایان قوم عرب بودند، ولی عباسیان می خواستند دولتی پدید آورند که در قلمرو آن نواحی ایرانی نشین و عرب نشین با حقوق متساوی وجود داشته باشد. در زمان آنان قدمهای مهمی هم به منظور ایجاد دستگاه اداری مرکزی دولت برداشته شد. به طور مثال در زمان خلیفه منصور، دوایر مرکزی متعددی شروع به کار کرد و می توان در عهد نخستین خلفای عباسی، دیوانهای زیر را برشمرد:

خزانه دولتی، زرادخانه دولتی، دیوان رسایل، دیوان خراج، دیوان حده دولتی، دیوان الجیش و دیگر دیوانها.

عباسیان بعدها به تعدد دیوانها افزودند و آنها را به طور مرتب با مؤسسات اداری ایالات مربوط کردند. اما اداره کلی امور ایالات کماکان در دست حکام بود. علاوه بر آن نیروهای عظیم نظامی در اختیار ایشان بود و جوهی که مأموران ایالتی گرد می آوردند، بیش از آنکه وارد خزانه خلیفه بغداد شود، از دست آنها می گذشت.

از جزئیات دستگاه ایالتی که تابع حکام و جانشینان خلیفه و امیران ایشان در شهرها بود، چندان اطلاع دقیقی در دست نیست. ولی همین قدر معلوم است که مأموران وصول که اکثراً محلی بوده اند، دخالتهای ناروایی می کردند و مقدار مالیات را بیش از آنچه مقدر بود اخذ می کردند.

در میان ادارات محلی و از لحاظ ارتباط آنها با مرکز، شغل «صاحب البرید» یا رئیس چاپارخانه اهمیت خاص داشت. تنها سازمان دادن به پست دولتی وظیفه «صاحب برید» نبود، بلکه وی موظف بود اطلاعات محرمانه ای در باره رفتار مأموران دولت و بخصوص حکام و جانشینان خلیفه و امیران ایشان به مرکز بدهد.

معمولاً خلفا که از احضار حاکم، والی و یا جانشین مقتدر آتی خود بیم داشتند، آنان را در محل با خدغه به قتل می رساندند و از سر راه خویش بر می داشتند، سلطان، گذشته از حق عزل و نصب والیان و حکمرانان محلی خویش، فقط آنگاه در امور آن ایالت مداخله می کرد که شکایتی از والی به دست او رسیده باشد و یا عصیان و اغتشاشی در آن ایالت وقوع یافته باشد که والی از عهده فرو نشاندن آن بر نیاید. والیان

چینی چهار پادگان،^{۷۲} به موفقیتهایی نایل آمدند،^{۷۳} قدرت ابومسلم، بخصوص وقتی که در اینجا غنایم فراوانی از قبیل ظروف گرانبهای چینی به دست مسلمانان افتاد، از نوتقوت یافت. در آن موقع عده ای از کاغذسازان نیز به اسارت افتادند و با کوچ دادن ایشان به سمرقند صنعت کاغذسازی در آن قسمتی از شرق که متدین به اسلام بودند، رایج شد و از آنجا در دهها سال بعد در نواحی غربی هم انتشار یافت.

به دنبال توطئه های متعدد عباسیان برای نابودی ابومسلم، یکبار برای ابومسلم سهولت میسر شد تا شخصی را که عباسیان مأمور قتل وی کرده بودند، در کنار جیحون توقیف کند،^{۷۴} با چنین وضعی برای دستگاه خلافت چاره ای نبود جز آنکه این حکمران مقتدر یعنی ابومسلم را که با وجود کثرت مخالفان سیاسی نیمه آشکارش، باز هم در قدرت خود باقی بود، با ابوجعفر به زیارت مکه بفرستد. زیارت خانه خدا بهانه خوبی برای این بود که چنین مرد عظیمی را که از نظر سیاسی برای عباسیان هراس آور بود، از قلمرو فعالیتش دور سازند و موقتاً او را به تبعید محرمانه ای بفرستند. بدیهی است که ابومسلم دیگر نمی بایست به خراسان مراجعت کند، زیرا همین که خلیفه، سفاح وفات یافت^{۷۵} (ذوالحجه ۱۳۶ هجری / ژوئیه ۷۵۴ میلادی)، جانشین وی ابوجعفر، که در این موقع ملقب به منصور بود، و با ابومسلم به زیارت مکه رفته بود، به بهانه یک مهمانی در باری با حیل و تزویر او را به شهادت رساند. (زمستان ۱۳۷ هجری / ۷۵۵ میلادی).^{۷۶} اما علت اینکه ابومسلم هم بدین سادگی به دام افتاد این بود که وی معتقد بود، عباسیان که در حقیقت همه چیز خود را به وی مدیون اند، لااقل به شخصیت وی احترام خواهند گذاشت.

پس از قتل ابومسلم هواخواهان ابومسلم دشمن عباسیان شدند و در خراسان قیام کردند. این شورش بعد از دوماه خاموش شد؛^{۷۷} ولی گروه ابومسلم کماکان موجودیت خود را ادامه داد و یک سلسله از نهضت‌های شیعی نواحی مختلف ایران و ماوراءالنهر را تشکیل بخشید.

* * *

نخستین سران دودمان عباسی ابتدا مانند امویان همواره نمی توانستند چهارچوب مذهبی را حفظ کنند، بویژه در عهد مأمون که از تعلیمات منطقی و

و جانشینان ایالات بزرگی مانند خراسان و ماوراءالنهر از قدرت خاصی برخوردار بودند. چندبار هم ولیعهد خلفا در راس امور آن خطه قرار گرفتند که این خود اهمیت حکومت خراسان را می‌رساند. وظیفه والی عبارت از تحکیم اساس سازمان دولت با هماهنگی سیاست کلی دولت، متحد ساختن همه طرفداران نظم و آرامش و سرانجام سرکوبی عناصر ناآرام و جنگ با امیران نافرمان و یا متحدان صحرائشین ایشان بود. سلطه اسلام در سراسر آن سرزمین در واقع به طور کامل زمانی استوار و امنیت تمام خارجی و داخلی هنگامی برقرار شد که به جای حکام زود گذر، امیران موروثی که با اوضاع محل بخوبی آشنا و از اعتماد مردم برخوردار بودند، در رأس امور آن خطه قرار گرفتند.

در عهد عباسیان تغییرات اساسی در سازمان سپاهیان نیز صورت گرفت که در تاریخ ایران انعکاس فوق العاده داشت. سازمان لشکریان اعراب در زمان خلفای اموی جنبه قبیله‌ای و عشیرتی داشت که در سرزمینهای ایران در ایالات و حاکم نشینهای مختلف مستقر بود. عباسیان که تا اندازه‌ای دست‌نشانده اشراف ایران بودند، نمی‌توانستند به اعیان و بزرگان قبایل اعتماد داشته باشند، به همین سبب از حفظ اصل سازمان قبیله‌ای و عشیراتی لشکر صرف نظر کردند.

خلفای عباسی قبل از همه چیز در اندیشه تشکیل سپاهیان محافظ خویش بودند. وظیفه این نگهبانان حفظ خلافت و سلاله عباسی بود. توده اصلی این ارتش را داوطلبان تشکیل می‌دادند. حکام و جانشینان خلیفه و حکام محلی که هنوز در بعضی نقاط وجود داشتند، می‌بایست در مواقع لزوم عده معینی سوار مسلح و پیاده گرد آورند. سواران از مالکدان بزرگ و متوسط اراضی و پیادگان از روستاییان تشکیل می‌شدند. سپاهیان مزبور می‌بایست سلاح و لباس و دیگر لوازم خویش را تهیه کنند. دولت موظف بود هنگام لشکرکشی به سپاهیان آذوقه و علق و غیره برساند.

حکام ایالتی که قبایل چادرنشین عرب در آنجا وجود داشتند، دسته‌هایی را که طبق اصل قدیمی قبیله‌ای و عشیره‌ای سازمان یافته بودند، گسیل می‌کردند.

در ایران در قرن سوم هجری قمری/ نهم میلادی یک منبع دیگر برای تکمیل کادر سپاهیان وجود داشت، و آن نواحی غربی و شمال غربی کشور بود که مرتباً در

آنجا عده مردم شهری افزایش یافت. این ایام، دورانی بود که بازرگانی و صنعت در ترقی بود و در بازار شهرها شکوفایی خاصی به چشم می‌خورد. بسیاری از روستاییان بی زمین دهکده‌ها را ترک گفتند و در جستجوی کار به شهرها روی آوردند ولی عده‌ای از آنها کار پیدا کردند و به حرفه‌ای مشغول شدند و بدین طریق تعداد کثیری بیکار باقی ماند که کاری نداشتند. در این دوران اشخاص پولدار که به فنون جنگ آشنا بودند و تمایل به جنگ و ستیز داشتند، این مردم بی سامان را اجیر کردند و فنون جنگ به ایشان آموختند، لباس و اسلحه دادند و در رأس ایشان قرار گرفتند و سرانجام به خدمت حاکمی قدرتمند در آمدند. منابع، این جنگجویان مزدور را «منطوعه» (داوطلب-فدایی) می‌نامد. منطوعان بیباک و شجاع بودند و جنگجویان ممتازی به شمار می‌رفتند.

در مورد اداره امور داخلی و عمران و آبادانی کشور، بیش از همه ابوالعباس فضل بن سلیمان الطوسی (۱۷۱-۱۶۷/ق/۷۸۷-۷۸۳م)^{۷۸} و فضل بن یحیی البرمکی^{۷۹} (۱۷۹-۱۷۸/ق/۷۹۵-۷۹۴م) کوشش کردند و دیگر ولات بیشتر فقط در اندیشه اندوختن ثروت شخصی بودند. پاره‌ای از ایشان مانند عبدالجبار بن عبدالرحمن و مسیب بن زهیر، بیدرنگ پس از انتصاب خویش، میزان مالیاتها را افزودند.

۷. مسکوکات کم عیار

یکی از اقدامات حکام عباسی که بلاشک در زندگی اقتصادی آسیای مرکزی، بویژه ماوراءالنهر تأثیر مهمی گذاشت، رایج ساختن سکه‌های کم عیار بود. نخستین کسی که در بخارا درهم نقره ضرب کرد، «بخارا خدات کانا»^{۸۰} بود، که سی سال حکومت کرد. درهمهای وی از نقره خالص ضرب می‌شد، و تصویر «بخارا خدات» که تاجی بر سر داشت بر آن منظور شده بود. در پایان قرن دوم هجری/ قرن هشتم میلادی، سکه‌های مزبور از جریان دور شد و سکه‌های خوارزمی جای آن را گرفت. اهالی بخارا که از این حادثه ناراضی بودند، از غطریف بن عطا خواستند که سکه‌های نقره‌ای مانند درهمهای «بخارا خدات کانا» برای ایشان ضرب کند، ولی این سکه‌ها فقط

حواشی:

1. Hiyong-nu 2. Yue-chee 3. Kang
4. O.Franke: *Beitrag aus chinesischen Quellen zur Kenntnis der Turkvolker und Skythen Zentralasiens*, (Berlin, 1904), S. 41.

5. در منابع چینی نام «تخارها»، «تاها» (Ta - hia) آمده است. تخارها مستعدان و تجارت پیشه بودند و با بعضی از قبایل شمال جیحون مناسبات دوستانه و خویشاوندی داشتند. سرزمین تخارها قبل از هجوم اقوام یوننه-چیها به پنج ولایت تقسیم می شد که در هر یک امیری حکومت می کرد. یوننه-چیها پس از ورود و نفوذ در تخارستان، این تقسیمات را حفظ کردند. بعدها رئیس کوشانی یوننه-چی که امیر یکی از این ولایات بود، چهار امیر دیگر را مغلوب کرد و دولت واحدی را تشکیل داد که در تاریخ به نام سلسله کوشانی معروف است. برای گنگاهی بیشتر رجوع کنید به:

J.Markwart: *Eransahr (Iranschahr)* (Berlin, 1901), S. 201 f.

6. برای اطلاعات بیشتر در مورد ژوان-ژوان ها به منابع زیر رجوع کنید:

N.Egami: *Die Kultur des alten Nordenerasien* (Kyoto, 1948).

H.Findeisen: *Viezüchter und Jagerwölker am Baikalsee, im Flussgebiet der Bureja und im Amurlande*. Baessler archiv XIV, I (Berlin, 1930).

7. در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم میلادی، پس از سقوط کوشانیها دولتی در مشرق ایران پیدا شد، که در تاریخ به هیاطله یا هفتالیان مشهورند. هفتالیها از قوم «هیوانگ نو» یا «هون ها» بودند که بر اثر جنگ با چینیان از ایشان شکست خوردند و شاخه ای از آنها در ایالت بدخشان در افغانستان فعلی مسکن گزیدند و تشکیل دولت هفتالی را

دادند. این نام در ارمنی هپتال (Heptal) و در پارسی، هپتال (Hietal) و در عربی هپطل و جمع آن هیاطله است. آنها بعد از مهاجرت از ایالت کانسوی چین به غرب آسیا، از یوننه چی ها در آسیای مرکزی جدا شدند و مدتی در حوالی کوه های تبت سکونت گزیدند و در حوالی سال ۴۲۵ میلادی از سواحل چش جیحون گذشتند و در سال ۴۲۵ م اولین سلطنت هفتالی تخارستان را تأسیس کردند و از تخارستان نامور را که شامل بدخشان و بلخ و سفید می شد، کم که به تصرف خود درآوردند. برای اطلاعات بیشتر پیرامون حکومت هفتالیان رجوع کنید به یوزف مارکوارت: ایران شهر، و نیز به:

G.Widengren: "Xosru Anosurvan Les Hephthalites et les peuples Turcs", in: *Orientalia Suecana* I, 1952.

8. مفهوم واژه (تورک) (ترک) طی هزار و پانصد سال، بارها دگرگونی داشته است. در سده پنجم میلادی قبیلها و اردوهایسی که با اقوام «آشیا» درهم آمیختند، نام «تورک» بر خود نهادند. اینان در سده های ششم تا هشتم میلادی قوم کوچکی را تشکیل می دادند که به زبان ترکی سخن می گفتند. ولی قوم همسایه آنان که به همان زبان سخن می گفت، ترک نامیده نمی شد. ترکان که به زبان چینی نام ایشان توکیو (Tukieu) است، شاخه ای از خونها (نوها) به شمار می رفتند. این قوم که در منطقه آنتایی و امیرنشین قلیج مسکن داشتند در سال ۴۳۳ میلادی بر اثر فشار سومیان امپراتور سلسله توبا (Toba) ی چین با تعدادی از خانوارهای خود به سوی ژوان-ژوان ها مهاجرت کردند و انقیاد آنها را پذیرفتند و نام خود را از کوهی که به شکل کلاه خود بود و در نزدیکی آن مسکن داشتند، گرفتند و به ترک

برای نیازمندیهای محلی به کار می رفت، و از حدود آن ناحیه خارج و صادر نمی شد. چون نقره در آن زمان گران بود، غطریف با موافقت نمایندگان شهر، سکه ای از ترکیب شش فلز طلا، نقره، سرب، قلع، آهن و مس - ضرب کرد. این سکه ها با تصاویر پیشین ولی با نام غطریف ضرب، و بدین سبب «غطریفی» خوانده شدند. ساکنان بخارا نخست از قبول آن درهمهای سیاه سرباز زدند. بدین سبب ترحمی اجباری برقرار شد، که «شش درهم غطریفی» برابر با یک نقره خالص باشد.

در بخارا مانند خوارزم به ضرب سکه کم عیار مبادرت شد، و علت آن بود، که پول از حدود ناحیه خارج نشود. مقدسی^{۸۱} درباره خوارزمیان چنین می گوید:

«ایشان بهای درهم را چهار دانگ معین کردند تا بازرگانان درهم را از سرزمینشان خارج نکنند. و تا حال حاضر نقره به نزد ما وارد می شود و از نزد ما صادر نمی گردد.»

بدین قرار علت ضرب سکه شش فلزی به جای نقره خالص، گرانی بهای نقره نبود، بلکه نقش تازه ای بود که پول جدید می بایست انجام دهد.

بسیاری از مورخان و جغرافیدانان، گذشته از خوارزمی، سه نوع دیگر از درهمهای کم عیار را ذکر کرده اند که در آسیای مرکزی، بویژه در ماوراءالنهر، خراج با آن پرداخته می شد: یعنی درهم «محمدی»، «مسیبی» و «غطریفی» و درهم «محمدی» بنابه گفته گردیزی، در عهد محمد بن دهمه که نامش در میان حکام خراسان دیده نشده، متداول شد. درهم «مسیبی» را مسیب بن زبیر (حکومت ۱۶۷-۱۶۴/۱۶۶ ق - ۷۸۳-۷۸۰ م) ضرب کرده بود. به گفته ابن خردادبه^{۸۲} در خوارزم مالیات و خراج به پول خوارزمی پرداخت می شد، و در شهرهای ترک نشین که جزو متصرفات نوح بن اسد بود، به پول خوارزمی و مسیبی - هردو - تادیه می گردید، و در شاش و ابلاق و فجند به سکه مسیبی و در اسروشنه قسمتی از خراج به پول مسیبی ولی بیشتر با سکه محمدی پرداخت می شد. در فرغانه و سند و کش و نسف هم خراج به پول محمدی و در بخارا با سکه غطریفی پرداخت می شد.

مشهور شدند، چه به زبان ترکی، کلاه خود را دور کو) (و ترکومی گفتند.

** Istemi

۸. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به:

R.Grimmann / G.Widengren: "Xosru Anosurvan, les Hephtalits et les peuples Turcs", in: *Orientalia Suecana*, I / 1-2, (1952), S.69-94.

9. E.Chavannes: *Documentis sur les Tou-kiue Occidentaux, T'oung Pao*, Vol.V.1914, S.155.

۱۰. مارکوارت: *ایران‌شهر*، ص ۸۹.

۱۱. طبری، *تاریخ طبری*، ص ۲۸۸۵ و ۲۸۸۶؛ *مختصری: تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۹۴، یا *تواریخ معجم البلدان* (مستغنی)، ج ۱، ص ۴۹۶؛ *بلاذری: فتوح البلدان*، ص ۴۰۳، مارکوارت: *ایران‌شهر*، ص ۵۰ و ۷۰.

12. W.Tomaschek: "Centralasiatische Studien: I.Soghdiana", in: *S.B.W.A.*, Vienn, 1877.

۱۳. طبری: *تاریخ طبری*، ج ۲، ص ۱۱۵۹.

۱۴. جعفر نرشخی: *تاریخ بخارا*، به تصحیح مارس رضوی، (تهران، ستانی، بی نام)، ص ۹.

۱۵. طبری: *تاریخ طبری*، ج ۲، ص ۱۴۴۴.

۱۶. نرشخی: *تاریخ بخارا*، ص ۳۷ و بعد.

۱۷. همان کتاب، ص ۱۱۴۶.

18. *Zeitschrift Für Assyriologie XXVI*, (1911), S.252.

۱۹. طبری: *تاریخ طبری*، ج ۲، ص ۱۱۴۸؛ ج ۷، ص ۱۱۰؛ *مارکوارت: ایران‌شهر*، ص ۲۲۰۱.

۲۰. بلاذری می نویسد: یزدگرد پس از شکست جولاء به صفهان گریخت و بعد از فتح عرب در نهاوند به اصطخر آمد. تا اینکه عیبد الله بن عامر بن گرین، اصطخر و شهر جور (گور) را در یاریش بگرفت. پس یزدگرد به دربار آمد عبدالله بن عباس، فرستاد بن مسعود را بر اثر یزدگرد بفرستاد. یزدگرد از کور برگشت و به کرمان آمد و از آنجا به سیستان رفت، سپس به خراسان رفت تا به مرو رسید. بلاذری، *فتوح البلدان*، (مقل عربی)، ج ۲، ص ۳۸۷ و بعد، در متن فارسی *فتوح البلدان*، ترجمه آذرش آذرنوش (تهران، ۱۳۴۶)، در صفحه ۱۴۱ درج شده است.

۲۱. نگاه کنید به بلاذری: *فتوح البلدان*، ج ۱، ص ۷۸.

22. E.Chavannes: *Documentis sur les tou-kiue occidentaux*, p.172.

و نیز درباره ناحیه مایمغ سغد: اصطخری: *مسالك و معالک*، ص ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۹.

۲۳. نگاه کنید: *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ص ۱۲۷ و ۱۳۷؛ *مارکوارت: ایران‌شهر*، ص ۱۳۴.

L.Caetani: *Chronographia Islamica*, (Paris, 1912), Capt.8. p.4

۲۵. طبری: *تاریخ*، ج ۱، ص ۲۹۰۶ و ۲۹۰۸؛ ج ۲، ص ۱۷۲۰، ۱۷۳۱، ۱۷۹۹، ۱۸۰۹.

۲۶. همان کتاب، ج ۱، ص ۲۸۳۳-۲۸۳۱.

۲۷. زیاد بن ابیه از امرا و حکام معروف عرب در اوایل دوران بنی امیه به شمار می آمد، و چون پدرش ناشناخته بود، به این نام معروف شد. وی در عهد ابوبکر به اسلام روی آورد، و ابوموسی اشعری در دوره حکومت خود در بصره او را به دبیری خویش برگزید، در زمان حضرت علی (ع) امارت فارس به او سپرده شد. بعد از قتل علی (ع)، از فرمان معاویه سرپسند، اما معاویه او را برادر خویش و فرزند ابوسفیان خواند. زیاد بن ابیه در دوره معاویه متصدی ولایت عراق

بود.

۲۸. *تاریخ طبری*، ج ۱، ص ۲۷۰۹، ۲۷۱۰ و ۲۷۱۳؛ ج ۲، ص ۱۵۶، ۱۶۶.

۲۹. *تاریخ طبری*، ج ۲، ص ۳۹۱ و ۳۹۱.

۳۰. همان کتاب، ج ۳، ص ۲۳۵۲.

۳۱. روایت طبری در این خصوص بدین صورت است: «که در آن از سمرقند و بخارا بعضی در میان نیست، تنها به جملگی نارسائی «سعید در این لشکرکشی از طرف سمرقند مورد تهدید قرار گرفته بود...» «کتاب می شود. به نظر مارکوارت طبری به عوض سمرقند لفظ دیگری به کار می برد. مارکوارت می گوید: «که در آن زمان شهر سغد نامیده می شد». مارکوارت: *ایران‌شهر*، ص ۳۰۳. در همه روایات مربوط به محاصره سمرقند از طرف سعید فرستاده ابوعبیده، ضده و تقاضای فروری موجود است و اغلب اسامی سعید و استیون زیاد یا هبه جدا جدا شده است همچنین نگاه کنید به نرشخی: *تاریخ بخارا*، ص ۴۶ و بعد.

۳۲. *تاریخ طبری*، ج ۲، ص ۵۸۸-۵۸۳، ۵۸۵-۵۸۷ و ۶۰۰-۶۰۳؛ *بلاذری: فتوح البلدان*، ج ۳، ص ۵۰۸ و بعد.

۳۳. *تاریخ طبری*، ج ۱، ص ۳۰۳ و بعد.

۳۴. *بلاذری: فتوح البلدان*، ج ۳، ص ۵۱۰.

۳۵. *بلاذری: تاریخ طبری*، ج ۱، ص ۲۴۱. ظاهر این همان فلک بیرون است که از ترکستان به پاریس مایه بخارا آمد. *بلاذری* (ص ۴۱۳) بیرون را ملک سراسر سغد می خواند، در نوشته یوستینی این گفته به صورت «باندون» و «بایدون» و «بایدون» تیرتق شده است. *بلاذری: همان کتاب*، ص ۴۴۲.

۳۶. این واژه، منشاء داستان حماسی «قصه خاتون» در بخارا را تشکیل می دهد.

۳۷. *بلاذری: فتوح البلدان*، ج ۳، ص ۵۰۸.

۳۸. همان کتاب، ص ۵۱۴، ۵۲۶؛ *سرمزمنهای خلافت شرقی*، ص ۴۴.

۳۹. *بلاذری: فتوح البلدان*، ج ۳، ص ۵۱۵.

۴۰. مهمان بنی سمرقند بلافاصله پیشرو مغیره را وائی مرو کرد، اما مغیره پس از چند روز در مرو درگذشت. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۳۳۷.

۴۱. در نسخه های قدیم ماوراءالنهر، مهلب با بیداری شادابی درخت به گردان بود و به همین علت پسر دیگر خود، یزید را به خلاف مسلم به خاندانی خویش برگزید. *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۴۲۷ و بعد.

۴۲. *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۲۸.

۴۳. *تاریخ طبری*، ج ۲، ص ۱۱۵۰.

۴۴. همان کتاب، ص ۱۱۵۳.

۴۵. *بلاذری: فتوح البلدان*، ج ۳، ص ۵۱۶.

۴۶. راجع به نحوه برخورد قسبه در خراسان رجوع کنید به: *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۴۰ و بعد.

۴۷. *فتوح البلدان*، ج ۳، ص ۵۱۷.

۴۸. همان کتاب.

۴۹. درباره حشمتیه مربوط به سیاست قبیله در خراسان و ماوراءالنهر نگاه کنید به: *بلاذری: فتوح البلدان*، ج ۳، ص ۵۱۷ و بعد.

۵۰. نرشخی: *تاریخ بخارا*، ص ۵۱؛ *فتوح البلدان*، ج ۳، ص ۵۱۹.

۵۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۰۷۰ و ۱۰۸۰.
 ۵۲. در قرن ششم میلادی خانهای ترک سراسر آسیای مرکزی را تحت تصرف خویش درآورده بودند. چیزی نگذشت که دولت ترکان متلاشی و به دو کشور غربی و شرقی منقسم شد. در سال ۷۰ هجری قمری ترکان شرقی سپاهیان ترکان غربی را منهدم کردند و وارد ختاک سغد معبر زغال شدند. در سال ۸۲ ق/ ۷۰۱ نیز چنین حمله‌ای تجدید شد. سرانجام در سال ۹۳ ق/ ۷۱۱ م (موجز و) خان ترکان شرقی، رئیس و خان ترکان غربی را به اسارت گرفت و سراسر سرزمین او را به زیر فرمان خویش درآورد. در پایان سال ۹۴ ق/ ۷۱۲ م گروهی از لشکریان ترک، تحت ریاست برادرزاده گان موجز و سرزمین سغد را اشغال کردند.
 ۵۳. طبری: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۴۲۸.
 ۵۴. فتوح البلدان، ج ۳، ص ۵۲۴.
 ۵۵. همانجا.
 ۵۶. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۴۷۲-۱۴۸۱.
 ۵۷. در اثر نوشکی: تاریخ بخارا، اسد بن عبدالله القشیری نوشته شده است، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۹۹۷، فتوح البلدان، ج ۳، ص ۵۲۴.
 ۵۸. طبری، ج ۱، ص ۱۶۰۴.
 ۵۹. ظاهر سمرقند به هنگام عقب نشینی ترکان از طرف اعراب اشغال شده بود. طبری، ج ۲، ص ۱۹۱۳.
 ۶۰. طبری، ج ۲، ص ۱۶۲۲.
 ۶۱. به گفته بوعلی، بمقول در تالیف بلاذری (ص ۴۲۹)، نصر در سروش موفقیتی تحصیل نکرد. ولی به گفته طبری (ج ۱، ص ۱۶۹۴)، دهقان سروش به نصر خراج داد و ساکنان سروش در لشکر کشی علیه ترکان شرکت جستند (همانجا، ص ۱۶۶۰).
 ۶۲. به گفته طبری (ج ۱، ص ۱۶۸۶)، در مقابل ۳۰۰۰۰ مسلمان که بناحق خراج از ایشان اخذ می شد، ۸۰۰۰۰ نفر از اهل ذمه از پرداخت آن معاف شده بودند و بدین قرار خراج مسلمانان را نداشتند بدون اینکه با اشکالی مواجه شوند، میان اهل ذمه سرشکن کرده. از ایشان وصول نمایند.
 ۶۳. نصر که از قبیل سغد بود غالباً با اسد حاکم سابق که ریاست فرقه یعنی را داشت در مناقشه بود. وی در طی چهار سال نخستین حکومت خویش، امر او را منحصراً از افراد قبیل سغد معین کرد، ولی بعد به منظور اصلاح بین دو فرقه از هیئتای تعیین شده بیکسانی را منصوب می کرد. با این حال از قیام مسلحانه فرقه یعنی که در سال ۱۲۷ هجری/ ۷۴۴ میلادی به رهبری اسد بن علی کرمانی وقوع یافت، نتوانست جلوگیری کند. کوهانی پس از مرگ اسد مدت کوتاهی بر حاکم حکومت کرد. یکی دیگر از مخالفان وی حارت بود، که به ترکان پناهنده شده بود. پس از عقب برداشتن نصر و کرمانی وساطت کرد. حارت علم سیه (غضبان) را برافراشت. او علیه کرمانی به تیرد پرداخت و در سال ۱۲۸ هجری/ ۷۴۵ در جنگ با او کشته شده. (طبری، ج ۱، ص ۱۹۳۳-۱۶۳۲).
 ۶۴. طبری: تاریخ، ج ۲، ص ۱۷۷۰-۱۷۷۰، یعقوبی: کتاب البلدان، ص ۳۰۲.
 ۶۵. نامی که وی قبول کرده و بر سکه ضرب می شده «عبدالرحمن بن مسلم» بوده است.
 ۶۶. طبری: تاریخ، ج ۲، ص ۱۹۵۲.
 ۶۷. مؤید اعتقاد به انتقال ارواح و تناسخ.

Albert: Herrmann; Historical and Commercial Atlas of China, Cambridge (Mass.) 1935.
 ۷۳. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۷۹ به بعد.
 ۷۴. طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۶۱؛ ابن الاثیر، الکامل، ج ۵، ص ۱۷۰.
 ۷۵. طبری: تاریخ، ج ۳، ص ۸۸؛ ابن الاثیر، الکامل، ج ۵، ص ۷۲.
 ۷۶. دینوری: فتوح البلدان، ص ۳۷۵-۳۷۳.
 ۷۷. تاریخ طبری، ص ۱۲۰-۱۱۹.
 ۷۸. طبری: تاریخ، ج ۱۸، ص ۲۳۵ و ۳۴۷.
 ۷۹. گردیزی، نسخه خطی، ورق ۹۱.
 ۸۰. نوشکی: تاریخ بخارا، ص ۴۲ و بعد.
 ۸۱. مقدسی: احسن التقاسیم، ص ۲۸۶.
 ۸۲. ابن خردادبه: المسالك والممالک، ص ۲۸-۲۷.

گنجینه علمی و مطالعات فرهنگی
 سال جامع علوم انسانی